

توسعه نامتوازن و ناآرامی سیاسی در سوریه

مهدی عباس‌زاده فتح‌آبادی *

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۶/۱۲

تاریخ تأیید نهایی: ۱۳۹۴/۰۴/۳۰

چکیده

از سال ۲۰۱۱ یعنی شروع ناآرامی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا تاکنون کشور سوریه به طور مستمر دچار بی‌ثباتی، ناآرامی و جنگ داخلی بین دولت و گروه‌های مخالف بوده است. قضیه سوریه اکنون به یک معمای پیچیده برای جامعه بین‌المللی تبدیل شده است. بحث در خصوص ریشه‌ها و عوامل ناآرامی در سوریه از زمان وقوع این حوادث در محافل آکادمیک مطرح بوده است. با توجه به شرایط پیچیده حاکم بر این کشور، هر دیدگاه و رویکردی فقط می‌تواند بخشی از موضوع را تبیین کند. نویسنده در این مقاله از منظر تئوری «توسعه نامتوازن» به تبیین چرایی وقوع اعتراض‌ها و ناآرامی‌ها در سوریه می‌پردازد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در دوره حکومت بشار اسد آهنگ توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی هماهنگ و متوازن نبوده است. یعنی در حالی که در طول دوره اصلاحات اقتصادی، دولت به سمت لیبرالیزه کردن اقتصاد پیش رفت، اما برعکس، روند توسعه سیاسی به سمت اقتدارگرایی سوق داده شد. این عدم توازن و تعادل نیز به واکنش جامعه در قالب شورش، اعتراض و به تبع آن بی‌ثباتی و ناآرامی در سوریه منجر شد. البته در کنار این عامل زیربنایی یعنی شرایط ایجاد شده در اثر توسعه نامتوازن،

نقش عوامل خارجی شامل بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای (از طریق حمایت از نیروهای داخلی یا برعکس دولت سوریه) نیز در تشدید و تداوم بحران مذکور حائز اهمیت است.

واژگان کلیدی: سوریه، توسعه نامتوازن، اقتدارگرایی، اصلاحات اقتصادی، ناآرامی



مقدمه

در اواخر سال ۲۰۱۱ و اوایل ۲۰۱۲ ظرف چند ماه در خاورمیانه و شمال آفریقا ۳ انقلاب در تونس، مصر و لیبی رخ داد. در یمن علی عبدالله صالح پس از ۳۳ سال از قدرت کناره‌گیری کرد. همچنین ناآرامی‌هایی که هنوز ممکن است به انقلاب منجر شود در بحرین در جریان است. در ضمن برخی از کشورها مانند سوریه با اعتراضات و شورش‌های مردمی جدی و به تبع آن ناآرامی‌های گسترده مواجه هستند. تظاهرات، ناآرامی‌های عمومی و مقاومت خشونت‌آمیز علیه رژیم‌های اقتدارگرای خاورمیانه آغاز مرحله‌ای جدید در تاریخ سیاسی خاورمیانه است که گاهی تحت عنوان «بهار عربی» و گاهی تحت عنوان «بیداری اسلامی» از آن یاد می‌شود. اینکه آیا این حرکت در نهایت به روند دمکراتیزاسیون در خاورمیانه می‌انجامد یا خیر نیاز به گذر زمان دارد.

کشور سوریه از سال ۲۰۱۱ تاکنون با ناآرامی و جنگ‌های داخلی بین دولت و گروه‌های معترض مواجه بوده است. آتش درگیری‌ها از آنجا شروع شد که یک گروه از کودکان دیوارنویس توسط نیروهای دولتی بازداشت و مورد شکنجه واقع شدند. وقتی والدین آنها و رهبران قبایل برای آزادی آنها اقدام کردند، آنها نیز بازداشت شدند. در شهر درعا مردم معترض به خیابان‌ها ریختند و باز مورد سرکوب دولتی قرار گرفتند. اعتراض‌ها و تظاهرات سپس تشدید و در شهرها و مناطق دیگر مانند ساناماین، حوران، حما، حمص، دیرالزور، جسر الشغور و دوما نیز پی‌گیری شد و به تدریج کل کشور را دربرگرفت. درخواست‌های معترضان عبارت بود از: آزادی زندانیان سیاسی، تحقیق در مورد کشتار معترضان توسط نیروهای نظامی و امنیتی، لغو قوانین اضطراری، کاهش مالیات و قیمت مواد غذایی و محصولات نفتی، مبارزه با فساد و بازگشت تبعیدشدگان و آوارگان سوری (International Crisis Group, 2011: 4). کشور سوریه بیش از ۳ سال است که دچار ناآرامی، بی‌ثباتی، ناامنی، جنگ و درگیری بین گروه‌های دولتی و مخالفان می‌باشد. البته دولت‌های ثالث بخصوص عربستان، قطر، ترکیه، اسرائیل، ایران، آمریکا، روسیه و کشورهای دیگر نیز هر کدام برای رسیدن به اهداف و منافع خود به نحوی در این حوادث سهم و درگیر هستند. قضیه سوریه اکنون به یک معمای پیچیده برای جامعه بین‌المللی تبدیل شده است که پایان آن به راحتی قابل پیش‌بینی نیست.

یکی از ویژگی‌های بارز این ناآرامی‌ها گستردگی مخالفت‌ها و اعتراض‌های مردمی علیه رژیم‌هایی است که دهه‌ها از هر گونه اصلاحات سیاسی، اجتماعی و

فرهنگی جلوگیری می‌کردند. این رژیم‌ها نماینده جمهوری‌گرایی بودند که پس از انقلاب علیه پادشاهی‌های سنتی شکل گرفت، اما با گذر زمان همین جمهوری‌های انقلابی به سمت رژیم‌های اقتدارگرای موروئی رفتند. رژیم‌هایی که برخی عنوان «جملکيه» را در مورد آنها به کار می‌برند؛ ترکیب «جمهوریت» (نظام مردمی) و «مملکه» (پادشاهی) (Milstein, 2011: 2). حالا دیگر نمایندگان این نظم از صحنه محو می‌شوند. حسنی مبارک و زین‌العابدین بن علی، معمر قذافی و علی عبدالله صالح قدرت را واگذار کردند. بشار الاسد هم هیچگاه اینچنین زیر فشار نبوده است. بحث در خصوص ریشه‌ها و علل حوادث اخیر خاورمیانه و شمال آفریقا از آغاز ناآرامی‌ها تاکنون بین محققان مطرح بوده است. ریشه‌های ناآرامی در هر یک از کشورهای دچار انقلاب فرق می‌کند. شرایط مصر با تونس، تونس با لیبی و لیبی با یمن متفاوت است. طیف وسیعی از مشکلات و مسایل از جمله درگیری‌های فرقه‌ای (شیعه و سنی)، رقابت‌های قومی و قبیله‌ای، نوع نظام سیاسی و مسایل مربوط به مشروعیت سیاسی، مسایل اقتصادی و بی‌عدالتی اجتماعی در این ناآرامی‌ها نقش داشته است. یکی از مباحث مطالعاتی که در مورد ناآرامی‌ها و انقلاب‌های اخیر در کشورهای عربی مطرح شده این است که آیا تئوری‌های مختلفی که در مورد انقلاب مطرح شده، قابل تطبیق با این انقلاب‌های خاص در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا است یا خیر. قاعدتاً با توجه به گوناگونی، پیچیدگی و تنوع علت‌ها و ریشه‌های ناآرامی‌ها و انقلاب‌های اخیر هر تئوری می‌تواند بخشی از تحولات را در این زمینه تبیین کند.

در این مقاله نویسنده به دنبال آن است تا از منظر تئوری «توسعه نامتوازن» ساموئل هانتینگتون به حوادث انقلابی سوریه بنگرد و به تبیین این حوادث بپردازد. مسئله اساسی این است که توسعه نامتوازن چه تأثیری بر شکل‌گیری بحران سوریه در قالب ناآرامی‌های سیاسی داشته است؟ پاسخ به این سؤال این است که این تئوری به خوبی می‌تواند علت ناآرامی در خاورمیانه و شمال آفریقا از جمله سوریه را تبیین کند. بررسی تحولات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در سوریه نشان می‌دهد که آهنگ توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی در سوریه نامتوازن و یا ناسازگار بوده است؛ در حالی که دولت در دوره‌های مختلف در زمینه توسعه اقتصادی از طریق اصلاحات به سمت لیبرالیسم اقتصادی گام‌های مثبتی برداشته است، اما این تحولات اقتصادی با روند توسعه سیاسی همگام نبوده است. برعکس نظام سیاسی سوریه به سمت اقتدارگرایی پیش رفته است و سیستم بسته سیاسی اجازه

فعالیت‌های آزاد سیاسی، مشارکت سیاسی و شکل‌گیری جامعه مدنی را نداده است. این امر خود به خود باعث شکل‌گیری واکنش‌ها، اعتراض‌ها و مقاومت‌های مردمی برای رسیدن به حقوق مختلف خود از جمله توسعه سیاسی شده است. به عبارت دیگر بر هم خوردن تعادل بین ابعاد مختلف توسعه ممکن است باعث بروز واکنش جامعه در قالب انقلاب، شورش، ناآرامی و امثال آن شود.

چارچوب نظری: تئوری توسعه ناموزون هانتینگتون

هانتینگتون در سال ۱۹۶۸ کتاب «سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی» را نوشت. نظر اصلی وی در این کتاب این است که نابسامانی‌های سیاسی موجود بیش از هر چیزی از دگرگونی سریع اجتماعی و اقتصادی مایه می‌گیرند (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۱۱). هانتینگتون مدعی است که تعارض داخلی شدید در کشورهای در حال توسعه پس از جنگ جهانی دوم حاصل این واقعیت است که نهادهای سیاسی به آرامی شکل گرفتند، حال آنکه تغییر اجتماعی - اقتصادی سریع، هم باعث وارد آمدن فشار جدید بر نهادهای سیاسی موجود و هم باعث گسترش مشارکت گروه‌های جدید و خواهان مشارکت در زندگی سیاسی شد (تیلی، ۱۳۸۵: ۳۵).

دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی، شهری شدن، بالا رفتن سطح سواد و آموزش و غیره، باعث شکل‌گیری لایه یا طبقه اجتماعی با انتظارات و توقعات جدیدی می‌شود. او این قشر یا لایه جدید اجتماعی را «طبقه متوسط جدید» می‌نامد. اعضای این طبقه جدید که عمدتاً تحصیل‌کرده، شهرنشین، حقوق‌بگیر و امروزی هستند، به تدریج خواهان مشارکت در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی می‌شوند. اما مشکل از آنجا شروع می‌شود که به دلیل فقدان توسعه سیاسی مناسب در این کشورها، نهادهای سیاسی و اجتماعی نظیر احزاب و تشکل‌های سیاسی و صنفی، مطبوعات و رسانه‌های جمعی، مجلس و نهادهای قانونگذاری مستقل از حکومت وجود ندارند. در نتیجه مطالباتش برآورده نمی‌شود و به تدریج میان آنچه که هانتینگتون «توسعه اقتصادی» از یک سو و «توسعه سیاسی» از سوی دیگر می‌نامد، شکاف عمیقی رخ می‌دهد که نتیجه عملی آن ظهور انواع بی‌ثباتی‌ها، همچون طغیان‌های اجتماعی، انقلاب، شورش، کودتا، ناآرامی‌های گسترده سیاسی و بحران‌های فزاینده است (زیباکلام، ۱۳۸۲: ۲۱). بنابراین، مهم‌ترین مسئله سیاسی این کشورها واپسماندن تحول نهادهای سیاسی از دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی است. این وضعیت را هریشمن «توسعه متضاد» می‌نامد (Hirishman, 1984: 106).

به عقیده هانتینگتون نوسازی یک فراگرد چندبُعدی است که به دگرگونی در همه زمینه‌های اندیشه و فعالیت انسانی نیاز دارد، که عبارتند از: جنبه روانشناختی (دگرگونی بنیادین ارزش‌ها)، جنبه جمعیت‌شناختی (دگرگونی در الگوهای زندگی و رشد شتابان جمعیت شهری نسبت به جمعیت روستایی)، جنبه اجتماعی (گروه‌های نخستین و دارای نقش‌های پراکنده را به سازمان‌های دارای کارکردهای تخصصی تبدیل کردن) و جنبه‌های اقتصادی (تبدیل کشاورزی معیشتی به کشاورزی بازار) (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۵۵).

به طور کلی، در ارتباط با روش‌ها و طرق نوسازی دو دیدگاه کلی وجود دارد: دیدگاه نخست به نوسازی از جانب گروه‌ها و طبقات نوساز - عامل انسانی - تأکید دارد که در آن افراد به عنوان فاعلانی در نظر گرفته می‌شوند که با تکیه بر دو روش انقلاب یا اصلاح در صدد نوسازی سیاسی جامعه برمی‌آیند. در مقابل دیدگاه دوم نوسازی را مشروط به آماده‌سازی و بسترسازی محیط - اعم از محیط اقتصادی و اجتماعی - می‌داند. دیدگاه اول بر دو طریق انقلاب و اصلاح در نوسازی تأکید دارد. به نظر هانتینگتون انقلاب یک جنبه از نوسازی به شمار می‌رود. شیوه دیگری که به نوسازی از زاویه گروه‌ها و طبقات نوساز توجه دارد، اصلاحاتی است که عمدتاً از سوی گروه‌های حاکم پی‌گیری می‌شود و می‌توان آن را اصلاح از بالا نامید (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۳۸۹). این شکل نوسازی را به لحاظ محتوا می‌توان به دو نوع اصلاحات اساسی و ساختاری و اصلاحات روبنایی تقسیم کرد (موتقی، ۱۳۸۵).

در دیدگاه دوم طبعاً محیط اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی بر نوسازی مؤثر تلقی می‌شود و تغییر مناسب در آنها موجب توسعه می‌شود. به عبارت دیگر، توسعه و نوسازی در متن عوامل تاریخی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی صورت می‌گیرد.

به نظر هانتینگتون تعیین‌کننده‌ترین جنبه‌های نوسازی سیاسی را می‌توان در سه مقوله گسترده دسته‌بندی کرد: نخست اینکه، نوسازی مستلزم معقول شدن اقتدار سیاسی است؛ به این معنا که شمار عمده‌ای از مراجع اقتدار سیاسی، سنتی، مذهبی، خاندانی و قومی جای خود را به مرجع اقتدار سیاسی واحد دنیوی و ملی می‌دهند. دوم اینکه، نوسازی سیاسی به تمایز کارکردهای سیاسی نوین و رشد ساختارهای مختص انجام این کارکردها نیاز دارد یعنی ارگان‌های تخصصی و مستقل با سلسله مراتب خاص باید عهده‌دار وظایف سیاسی شوند. سوم اینکه، نوسازی سیاسی به اشتراک هر چه بیشتر گروه‌های اجتماعی سراسر جامعه در امور سیاسی نیاز دارد (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۵۷).

روند توسعه اقتصادی در سوریه؛ اصلاحات بشار اسد

سوریه مدرن ابتدا به صورت یک کشور تحت قیمومت فرانسه در سال ۱۹۲۰ ایجاد شد. بعد از استقلال آن در سال ۱۹۴۶ بیش از دو دهه منازعه برای قدرت بین گروه‌های مختلف در جریان بود و یکسری کودتا رخ داد تا اینکه در سال ۱۹۶۳ حزب بعث طی یک کودتا روی کار آمد. نبرد بر سر قدرت در درون حزب بعث نیز تا سال ۱۹۷۰ ادامه یافت تا اینکه حافظ اسد قدرت را در دست گرفت و یک رژیم اقتدارگرا ایجاد کرد که به مدت ۳۰ سال حکومت را در سوریه در دست داشت. بشار اسد بعد از وفات پدرش در سال ۲۰۰۰ به عنوان کاندیدای بلامنازع حزب بعث در سال ۲۰۰۱ به قدرت رسید.

شرایط دموگرافیک در سوریه شرایط خاصی است. علی‌رغم اینکه سنی‌ها اکثریت جمعیت یعنی بیش از ۷۰ درصد را به خود اختصاص می‌دهند، حکومت در دستان یک اقلیت یعنی فرقه علوی است که ۱۲ درصد جمعیت را به خود اختصاص می‌دهد. مسیحیان هم حدود ۱۰ درصد، دروزی‌ها ۴ درصد و یک اقلیت کوچک اسماعیلیه نیز به عنوان بخشی از شیعیان سوریه جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند. از لحاظ نژادی نیز ۹۰ درصد از جمعیت ۲۲/۵ میلیون نفری سوریه عرب‌اند، کردها حدود ۹ درصد و ۱ درصد بقیه را اقلیت‌هایی مانند ارمنی، ترکمن و غیره تشکیل می‌دهند. علی‌رغم قدرت اقتصادی دیگر گروه‌های مذهبی، خانواده اسد و فرقه علوی بر نیروهای نظامی و امنیتی مسلط هستند. بیشتر پست‌های بالا در اختیار خویشاوندان بشار اسد و حامیان او است.

در بحبوحه کودتای ۱۹۶۳ حزب بعث و به قدرت رسیدن آن، دولت سوریه یک کشور چندپاره از لحاظ خطوط هویتی محسوب می‌شد. کشوری مصنوعی ساخته شده تحت تأثیر منافع دولت‌های غربی که برای کسب وفاداری ملی، هویت‌های مختلف فروملی و فراملی باید با هم رقابت می‌کردند. در حالی که هویت عربی به عنوان پایه اساسی اتحاد، بین اکثریت عرب سنی پیوستگی و انسجام ایجاد می‌کرد، اساس سیاست‌های پان‌عربیستی دولت در نبرد علیه اسرائیل و امپریالیسم غربی نیز محسوب می‌شد. در آن زمان فاصله طبقاتی شدیدی نیز بین طبقات زمیندار حاکم، الیگارش‌های تجاری و طبقه متوسط در حال ظهور که به تدریج بر ارتش مسلط شد و یک طبقه دهقانی فقیر وجود داشت و این به خودی خود حیات سیاسی بی‌ثباتی را ایجاد می‌کرد. کودتای حزب بعث نیز یک الیت جدیدی با سابقه دهقانی ایجاد کرد که در منازعات اجتماعی و ملی دهه ۱۹۵۰ مشارکت داشتند. با شکل‌گیری حزبی

نظامی از ارتشیان، طیف وسیعی از ناصریست‌ها، اسلام‌گرایان و لیبرال‌ها جذب آن شدند (Van Dusen, 1975: 115-155). افسرانی از فرقه اقلیت علوی با توجه به جذب بیشتر در ارتش و شکاف‌های منطقه‌ای و طبقاتی بین گروه‌های مختلف سنی به تدریج بر ارتش مسلط شدند.

رژیم برای خروج از انزوا دست به یک سری اصلاحات از جمله «انقلاب از بالا» شامل اصلاحات ارضی و ملی کردن صنایع زد تا حمایت توده دهقانان و طبقات کارگر و متوسط را جلب کند. سرمایه‌گذاری در بخش بهداشت و آموزش عمومی نیز باعث بهبود سطح سواد و امید به زندگی شد. به طور موازی رژیم با اتخاذ سیاست ملی‌گرایانه عربی و قرار دادن خود در صف مقدم نبرد با اسرائیل در صدد کسب مشروعیت برای خود برآمد، هر چند شکست در جنگ ۱۹۶۷ و از دست دادن بلندی‌های جولان تا حدودی از این مشروعیت کاست. این مسئله باعث شد تا یک شاخه واقع‌گرایانه در ارتش تحت رهبری حافظ اسد در دهه ۱۹۷۰ ظهور پیدا کند تا بتواند با قدرت بیشتری با اسرائیل مبارزه کند. حافظ اسد از طریق یک استراتژی «نئوپاتریمونیا» و تمرکز قدرت در قالب یک سیستم «پادشاهی ریاستی» به دنبال آن بود تا یک دولت قوی ایجاد و جایگزین دولت بی‌ثبات قبلی کند. او با ایجاد تغییراتی در ساختار ارتش، فرقه خود یعنی علوی را به صدر ارتش رساند. این هسته پاتریمونیا از طریق نهادهای بوروکراتیک و حزبی - صنفی، شکاف‌های قومی و شهری - روستایی را پوشش می‌داد (Zisser, 1998). نبرد سال ۱۹۷۳ با اسرائیل نیز مشروعیت رژیم را افزایش داد.

سلطه سیاسی فرقه علوی باعث انزجار اکثریت سنی بخصوص تجار شهری و گروه اسلام‌گرای اخوان‌المسلمین شد که در دهه ۱۹۸۰ در شهرهای شمالی سوریه شورش‌هایی را علیه دولت مرکزی انجام دادند. سرکوب خشونت‌بار شورش‌های مذکور موفقیت‌آمیز بود، چون ارتش، دمشق و وابستگان روستایی حزب بعث وفادار باقی ماندند.

به تدریج بخش عمومی که به نوعی یکی از منابع مشروعیت‌بخش دولت بود به دلیل ناتوانی در انباشت ثروت ناکام ماند. منازعه با اسرائیل نیز باعث می‌شد تا منابع به جای اینکه در توسعه اقتصادی هزینه شود در توسعه قدرت نظامی به کار گرفته شود. همچنین این امر باعث تیرگی روابط با غرب و افت سرمایه‌گذاری می‌شد. البته این دولت امنیت ملی از طریق سیاست خارجی ملی‌گرایانه و استقرار در صف مقدم نبرد با اسرائیل سعی می‌کرد تا با جذب رانت خارجی یعنی کمک‌های

کشورهای خلیج فارس و سلاح‌های ارزان روسی مبالغی را به اقتصاد خود تزریق کند (Hinnebusch, 2012: 97).

آسیب‌پذیری‌های اقتصادی نظام با بحران اقتصادی دهه ۱۹۸۰ سر باز کرد. دولت سیاست ریاضت اقتصادی را در پیش گرفت و این باعث شد تا بخش عمومی، خدمات اجتماعی و قدرت خرید کارمندان دولتی طبقه متوسط افول پیدا کند. تا دهه ۱۹۹۰ مخارج دولتی از نصف تولید ناخالص داخلی به یک چهارم کاهش یافت. یک اجماع در درون رژیم شکل گرفت مبنی بر اینکه تنها راه حل خروج از مشکلات اقتصادی، احیای بخش خصوصی به عنوان تنها موتور محرکه رشد است. اما این اجماع به نتیجه مشخصی مبنی بر اینکه چگونه باید به این لیبرالیزه کردن اقتصادی رسید منجر نشد. پس از سقوط شوروی، حامی سوریه، در پایان جنگ سرد و شروع روند صلح خاورمیانه در دهه ۱۹۹۰ کمک‌های خارجی کاهش پیدا کرد و سیاست حزب ملی‌گرای بعث این شد که چگونه سرمایه‌های داخلی را به عنوان جایگزین جذب کند. درآمد حاصل از منابع کم نفتی مانع از پیشبرد این سیاست شد، اما این منابع هم طبق پیش‌بینی‌ها تا دهه ۲۰۰۰ بیشتر دوام نمی‌آورد. در ضمن سوریه تحت حمایت آمریکا احتمال تعقیب سیاست صلح با اسرائیل برای باز کردن درها به سمت کمک‌ها و سرمایه‌های خارجی را بررسی می‌کرد. روند صلح باعث شد که هزینه‌های نظامی سوریه از ۱۸ درصد تولید ناخالص داخلی بین سال‌های ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۸ به ۶ درصد در دهه ۱۹۹۰ کاهش یابد (Hinnebusch, 2012: 97). این خود به خود باعث سست شدن ائتلاف رژیم با نیروهای نظامی می‌شد.

بشار اسد چنین وضعیتی را به ارث برد. او مجبور بود برای بقای رژیم منابع مالی لازم را فراهم کند و بنابراین باید اقتصاد را اصلاح می‌کرد (اصلاح از بالا). اما او باید این اقدام را به گونه‌ای انجام می‌داد که قدرت رژیم و سیاست خارجی ملی‌گرایانه و سیاست عوام‌گرایانه او نیز دچار مشکل نشود. این معمای پیچیده‌ای بود که بشار باید آن را حل می‌کرد. پس از به قدرت رسیدن بشار پروژه او این بود که اقتصاد سوریه را اصلاح و به سمت بازار جهانی باز کند و کشورش را با فرایند جهانی شدن هماهنگ سازد. ایدئولوژی بعثی کنار گذاشته شد، اما چون برنامه جایگزین مشخصی نداشت از راه آزمون و خطا وارد عمل شد. بشار به دلیل مواجهه با واکنش‌های احتمالی در داخل دولت از قبل سعی کرد کادر مدرن درون ارتش و نهادهای دولتی را از طریق اصلاحات اداری تقویت کند (Lesch,

2005). در واقع رژیم یک راه میانه را در پیش گرفت؛ توسعه بخش خصوصی، اصلاح بخش عمومی و حفظ حمایت‌های عمومی در طول آزادسازی اقتصادی. قانون اقتصادی «بازار اجتماعی» در سوریه در سال ۲۰۰۵ تصویب شد، اما دولت استراتژی دقیق و برنامه‌ریزی شده‌ای برای اجرای آن نداشت.

در ابتدا بشار اسد با مخالفت‌هایی از سوی نیروهای قدیمی و کهنه‌کار حزب مواجه شد که با تمرکز قدرت در ریاست جمهوری و بازنشسته کردن نیروهای قدیمی و جایگزین کردن نیروهای جوان وفادار به خود در ارتش و تکنوکرات‌های اصلاح‌طلب در دولت این مانع را برطرف کرد. به طور همزمان او بیشتر به خاندان و قبیله اسد مخلوف وابسته شد. وابستگی به یک خاندان خاص به جای وابستگی به حزب در رژیم‌های اقتدارگرا مشکلات خاص خود را دارد. در ضمن نیروهای جدید و تکنوکرات به دلیل بی‌تجربگی و عدم اقتدار لازم نمی‌توانستند اصلاحات مورد نظر بشار را به خوبی انجام دهند.

ساختار حزب، اتحادیه‌های کارگری و دهقانی نیز در مسیر اصلاحات مانع عمده‌ای برای بشار محسوب می‌شدند. اسد از طریق کاهش منابع مالی و قدرت آنها سعی می‌کرد این مانع را برطرف کند. اسد در رده‌های مختلف ارتش دست به تصفیه‌های گسترده زد و نیروهای غیروفادار را فیلتر کرد. به هر حال شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دوران بشار با حافظ کاملاً متفاوت و بشار مشروعیتش با مشکلات جدی مواجه بوده است. در حالی که سیاست خارجی ملی‌گرایانه حافظ اسد هم مشروعیت و بقای نظام سیاسی را تأمین می‌کرد و هم کمک‌های خارجی را، اما بشار باید بین مسئله ادغام سوریه در اقتصاد جهانی و مسئله هویت ملی عربی سوریه که آن را در منازعه با اسرائیل و حامیان غربی قرار می‌داد سازش برقرار می‌کرد.

پروژه اصلاحات اقتصادی بشار که در ابتدا با بازسازی روابط با اروپای غربی آغاز شد، با فروپاشی روند صلح به مخاطره افتاد و روابط با ایالات متحده هم خدشه‌دار شد. سوریه برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی روابط با عراق زمان صدام حسین را بازگشایی کرد تا از طریق خط لوله عراق - سوریه عوایدی به دست آورد. این امر نیز به نوبه خود با حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ و حمایت سوریه از عراق هزینه‌های اقتصادی زیادی برای سوریه دربرداشت. تحریم‌های اقتصادی آمریکا علیه سوریه برای منزوی کردن آن، سرمایه‌گذاری خارجی غربی و به ویژه بخش خدمات مالی و صنعت ارتباطات راه دور این کشور را با مشکل مواجه ساخت.

آسیب‌پذیری حضور نظامی سوریه در لبنان نیز باعث شد تا با فشارهای غرب پس از ترور رفیق حریری، نخست وزیر لبنان، که دولت سوریه به عنوان مظنون شناخته شده بود، حضور نظامی سوریه پایان یابد. این مسئله نیز روابط سوریه با اتحادیه اروپا و آمریکا را باز هم تیره‌تر ساخت.

رژیم برای مقابله با سیاست‌های منزوی‌کننده غرب، سیاست تنوع‌سازی را در روابط اقتصادی در پیش گرفت و به شرق گرایش پیدا کرد. هدف سوریه این بود که از کشورهای عربی، مهاجران سوری در کشورهای خارجی و هر منبع غیرعربی به جذب سرمایه بپردازد. قوانین جدیدی برای آزادسازی اقتصادی و تجاری و خصوصی‌سازی وضع شد. وزارت مهاجران برای تشویق آنها به بازگشت و سرمایه‌گذاری در بانک‌های خصوصی و بازار بورس تأسیس شد. در اواسط دهه ۲۰۰۰ که تصور می‌شد سوریه آسیب‌پذیرتر و منزوی‌تر باشد، تجارت خارجی سوریه به نحو قابل توجهی افزایش یافت؛ البته با چرخش به سمت چین، ایران، ترکیه و جهان عرب و موافقت‌نامه‌های تجاری جدید با آنها. در سال ۲۰۰۵ سوریه چهارمین دریافت‌کننده سرمایه‌گذاری خارجی در کشورهای عربی بود؛ سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از ۱۱۱ میلیون دلار در سال ۲۰۰۱ به ۱/۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۶ رسید (World Investment Report, 2004-2006). این سرمایه‌گذاری در بخش تجارت، مسکن، بانکداری و توریسم به کار گرفته شد. سیاستی که بشار اسد با استفاده از تکنوکرات‌های اصلاح‌طلب به رهبری عبدالله درداری^۱ انجام داد نوعی سیاست نئولیبرال بود که بر انباشت ثروت و رشد به جای مساوات و توزیع تأکید داشت. اصلاح‌طلبان در واقع به دنبال این بودند که سوریه را به مرکزی برای بانکداری، توریسم و تجارت بین منطقه‌ای مانند لبنان تبدیل کنند. البته بیشتر سرمایه‌گذاری‌ها در بخش‌های غیرتولیدی مانند مسکن، هتلداری، تجارت و خدمات صورت گرفت. فقط ۱۳ درصد سرمایه‌گذاری در بخش تولید صنعتی صورت گرفت. با این حال سوریه در سال ۲۰۰۶ رشد ۵ درصدی و در سال ۲۰۰۷ رشد ۴ درصدی را تجربه کرد. اما این رشد بیشتر به نفع سرمایه‌داران بود و برای وضعیت مردم عادی بهبودی قابل ملاحظه‌ای دربرنداشت. در نتیجه این اصلاحات، نوعی بازسازی سریع در پایگاه اجتماعی رژیم صورت گرفت. در مرکز ائتلاف رژیم، سرمایه‌داران، دلالت رانت‌خوار (به رهبری خانواده مادر اسد) و بورژوازی حامی دولت قرار داشتند.

همین پایگاه بورژوازی (و نه حزب بعث) در انتخابات سال ۲۰۰۷ انتخاب مجدد بشار اسد را تضمین می‌کرد (Hinnebusch, 2012: 102).

در نظام پس از اصلاحات همچنان فساد نظام دولتی باقی ماند و در واقع آزادسازی اقتصادی محدودیت‌های سابق در زمینه فساد را برطرف کرد. اما در عین حال ابعاد رفاهی سیاست‌های دولت نیز باقی ماند. در حالی که مدیران بانک‌ها و مشاغل جدید حقوق‌های بالا دریافت می‌کردند، میزان مالیات نیز نسبتاً بالا بود تا از طریق یارانه به اقشار فقیر جامعه تزریق شود. اواسط دهه ۲۰۰۰ با کاهش منابع نفتی پیش‌بینی شده در سوریه ضرورت جدیدی برای اصلاحات احساس شد. اولین هدف نیز یارانه سوخت بود. این امر به خودی خود مشقت‌هایی را برای اقشار گسترده‌ای از جامعه از کشاورزان گرفته تا راننده‌های تاکسی ایجاد می‌کرد. سرمایه‌گذاری در بخش سلامت، آموزش و امنیت اجتماعی نیز مشمول سیاست ریاضتی شد. بهرحال، دولت از زیر بار مسئولیت‌های مربوط به حمایت اجتماعی شانه خالی می‌کرد. همزمان بخش خصوصی برای به عهده گرفتن مدارس و دانشگاه‌های دولتی و تسهیلات بهداشتی مورد تشویق قرار گرفت. برداشتن یارانه‌های بخش کشاورزی و کاهش محصولات در این زمینه با خشکسالی بین سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۰ همراه شد. این مسئله منجر به افت شدید تولید در زمینه کشاورزی شد. همزمان با هجوم مردم به شهرها و عدم کنترل مناسب بخش مستغلات، قیمت مسکن به نحو سرسام‌آوری مانند بمب ساعتی بالا می‌رفت (Goulden, 2011: 187-202).

اقتدارگرایی و هزینه‌های آن

آهنگ توسعه اقتصادی در سوریه هرگز با توسعه سیاسی همراه نبود. به عبارت دیگر سوریه یک نوع توسعه نامتوازن را تجربه می‌کرد. پس از مرگ حافظ اسد، جامعه مدنی حرکت مختصری را برای درخواست لغو قانون اضطراری، نظام چندحزبی و انتخابات رقابتی انجام داد، اما به سرعت سرکوب شد. وقتی بشار اسد به عنوان یک رهبر جوان تحصیل‌کرده غرب با شعار «مدرنیزه کردن سوریه» در ژوئیه ۲۰۰۰ روی کار آمد، کسی تصور نمی‌کرد که ۱۱ سال بعد کشورش با شورش و ناآرامی مواجه شود. اما طبق گفته یکی از نویسندگان، بشار اسد در واقع به پروژه «مدرنیزه کردن اقتدارگرایی» پرداخت؛ یعنی گذار از «اقتدارگرایی عوام‌گرایانه» به نوع «پساعوام‌گرایانه» یا «اقتدارگرایی مدرن» (Perthes, 2004). در این شیوه از حکومت، اقتدارگرایی برای تعقیب سیاست‌های لیبرالیسم اقتصادی

و خصوصی سازی به کار گرفته می شود (Heydemann, 2004). رژیم بشار اسد در واقع علی رغم اینکه به بازسازی ساختار اجتماعی - اقتصادی در سوریه همت گمارد و اقتصاد دولتی را به سمت اقتصاد خصوصی و سرمایه داری پیش برد، اما از لحاظ سیاسی توازن لازم را برقرار نکرد و برعکس در عرصه سیاسی با افزایش قدرت ریاست جمهوری و وارد کردن وفادارترین افراد در ارتش و نیروهای امنیتی اقتدارگرایی را افزایش می داد.

در دولت بشار اسد، امنیت رژیم از اولویت ویژه ای برخوردار است. قدرت در دستان رییس جمهور و اطرافیان او تمرکز دارد. در دوران بشار به جای اینکه یک جامعه مبتنی بر شهروندی، پذیرش تنوع هویت های اجتماعی، مذهبی، قومی، منطقه ای و سیاسی ایجاد شود، یک فضای سیاسی بسته ایجاد شد (Perthes, 2012). بهار عرب به گفته دهشیار واکنشی است به ناکارآمدی قدرت سیاسی که همچنان در دست گروه های سنتی است (دهشیار، ۱۳۹۰: ۱۱-۱۰). کشورهای عربی کمابیش پس از دهه ۱۹۴۰ به استقلال رسیدند. بی گمان دوران پس از استعمار نیازمند آنتی تزی در برابر تز معادلات و مناسبات مستقر در دوران استعمار بود و ناسیونالیسم به گفتمان مسلط و مشروعیت بخش تبدیل شد. به تدریج نظامیان ناسیونالیست در جامعه دست بالا را یافتند تا هم در برابر تجاوزات دولت های غربی از کشورشان محافظت کنند و هم بستر توسعه را فراهم سازند. اقتدارگرایی بوروکراتیک به رهبری نظامیان با پذیرش پرشور توده ها و روشنفکران روبه رو شد. جمال عبدالناصر، حافظ اسد، معمر قذافی و صدام حسین به صورت قهرمانان ملی درآمدند. هر چند ساختارها و نهادهای مدرن در سرزمین های عربی پا گذاشت، اما حاکمان همچنان در چارچوب ارزشی یکسونگر، بسته و گفتگوگریز عمل می کردند. نظامیان و فرمانروایان تازه بر پایه ناسیونالیسم از یکسو به دشمنی با غرب پرداختند و از سوی دیگر ستیز خشونت بار با گروه های مخالف دولتی را نیز آغاز کردند. فقر گسترده، شکاف فزاینده طبقاتی، نقض حقوق بنیادی و فساد سیاسی و اقتصادی برآیند حکومت دیکتاتورهای اقتدارگرا بود؛ حکومت هایی که به جای ایجاد اتحاد، تعامل و همبستگی صرفاً بر منافع یک گروه با یک ایدئولوژی خاص تأکید داشتند. تظاهرات ها از میدان تحریر تا میدان لؤلؤ بیانگر خشم و بیزاری از ناتوانی سیستم حقوقی، فساد دولتی، فقر اقتصادی، شکاف های فزاینده طبقاتی و حضور پیدا و پنهان دولت های غربی پشت میز تصمیم گیری در کاخ شاهان و رؤسای جمهوری است.

بشار، بنا بر این توجیه که مدرنیزاسیون اقتصادی مقدم بر دموکراتیزاسیون است، راه را برای هر گونه فضای باز سیاسی مسدود کرد و برعکس قدرت در دستان ریاست‌جمهوری تمرکز بیشتری یافت. بشار مدل چین را بر مدل شوروی که به بی‌ثباتی منجر شد ترجیح می‌داد. اول از همه سیاست خارجی به عنوان عامل مشروعیت‌یابی مورد استفاده قرار می‌گرفت. این مشروعیت با خروج تحقیرآمیز سوریه از لبنان (۲۰۰۵) با مشکل مواجه شد و این امر فرصتی به مخالفان داخلی داد تا همراه با مخالفان تبعیدی شامل اخوان‌المسلمین مبارزاتی را علیه رژیم انجام دهند. اما دوباره زمانی که متحد رژیم یعنی حزب‌الله لبنان در مقابل حملات اسرائیل در سال ۲۰۰۶ به نحو موفقیت‌آمیزی مقاومت کرد و در سال ۲۰۰۹ در جنگ اسرائیل علیه غزه، رژیم از حماس حمایت کرد، مشروعیت رژیم افزایش یافت و قدرت آن را در مقابل مخالفان تقویت کرد (Wieland, 4 Oct., 2011).

تکنیک دوم برای تقویت اقتدارگرایی توسط رژیم تقویت نیروهای جدید اجتماعی به عنوان پایگاه اجتماعی جدید به جای نیروهای عوام‌گرای سابق بود؛ ائتلافی از تکنوکرات‌های اصلاح‌طلب و طبقه جدید بورژوا یک نیروی اجتماعی قوی بود که در مقابل طبقه کارگر پایگاه قوی برای حمایت از رژیم محسوب می‌شد. طبقه متوسط شهری و ثروتمند جدید برای تشکیل نهادهای جامعه مدنی خاص خود مورد تشویق قرار گرفتند؛ مانند سازمان‌های غیردولتی که به تشویق «بانوی اول» ایجاد شد. به این ترتیب عناصر تحصیل‌کرده دارای مشاغل جدید و دیگر عناصر مدرن در فرایند دموکراتیزاسیون مورد نظر دولت مشارکت داده شدند. به طور همزمان معرفی اینترنت و تلفن‌های همراه که از نظر بشار اسد، رئیس «جامعه کامپیوتر سوریه»، ابزاری ضروری برای مدرنیزاسیون اقتصادی محسوب می‌شد، از سوی رژیم برای بسیج حامیان و کسب مشروعیت مورد استفاده قرار گرفت. البته به طور همزمان این ابزار از سوی مخالفان فعال سیاسی نیز برای بسیج مخالفان و ایجاد شبکه مورد استفاده قرار می‌گرفت (Shaery-Eisenlohr, 2011: 127-128).

رژیم به طور همزمان سعی کرد تا با اجتماعات اسلامگرا که به طور سنتی بیشترین و قوی‌ترین مخالفت را با حزب بعث داشتند و به ویژه در شورش‌های دهه ۱۹۸۰ نقش اصلی را برعهده داشتند، ارتباط برقرار کند. حافظ تلاش می‌کرد تا از طریق برقراری رابطه با اسلام صوفی میانه‌رو، اسلامگرایان را آرام کند؛ به عنوان مثال با

مفتی اعظم، احمد کفتارو^۱، رهبر گروه «نقشبندیه»، رابطه نزدیکی برقرار کرد و مفتی اعظم نیز از همین فرصت استفاده کرد و گروه خود و مؤسسه «النور» را در دمشق توسعه داد. محمد سعید البوتی^۲، که یک نوع اسلام میانه‌رو را تبلیغ می‌کرد و با حملات اسلام‌گرایان علیه رژیم مخالف بود، دسترسی خاصی به رسانه‌ها پیدا کرده بود و از آن طریق به پر کردن شکاف بین رژیم و اجتماع اهل سنت می‌پرداخت. بشار اسد نیز این سیاست را ادامه داد و اسلام میانه‌رو را در مقابل اسلام رادیکال و مخالفان سکولار تقویت کرد. در نتیجه آن بسیاری از روشنفکران و صاحبان مشاغل اسلام‌گرا از جمله شیخ محمد حباش، از اسلام‌گرایان مدرن، به پارلمان راه یافتند و جنبش قیسی که اسلام را در بین زنان طبقه بالا تبلیغ می‌کرد به رسمیت شناخته شد. این طیف گسترده اسلام غیرسیاسی روی پرهیزگاری شخصی، نفی خشونت و دعوت به انتقادات محافظه‌کارانه از رژیم تأکید می‌کرد (Khatib, 2011).

دیدگاه علما که از طبقه تجار و بازاریان بودند، شدیداً با سوسیالیسم حزب بعث در تضاد بود. لذا علما در شرایط جدید با سیاست‌های نفولیرال جدید رژیم موافق بودند. اکثر روحانیون حداقل در شهرها روی اخلاق بورژوازی که مخالف مداخله دولت در اقتصاد بود تأکید می‌ورزیدند و کسب ثروت را از نشانه‌های الطاف الهی می‌دانستند. به علما اجازه داده شد تا برای جذب سرمایه‌های کشورهای خلیج فارس نهادهای مالی اسلامی تأسیس کنند (Pierret, 2009). رژیم از این طریق سعی می‌کرد اسلام‌گرایان را تحت کنترل خود داشته باشد؛ رژیم علمای طراز بالا بخصوص مفتی‌ها و امامان مساجد بزرگ را تعیین می‌کرد. با این کار در واقع چندپارگی بین گروه‌های مختلف اسلامی کاهش می‌یافت (Donker, 2010: 435-452).

بهرحال، همچنان که مدارس و مؤسسه‌های خیریه اسلامی عهده‌دار برخی کارکردهای آموزشی و رفاهی رژیم شدند و همچنان که مؤسسات اسلامی و «اوقاف» ثروتمند شدند، منابع مالی رژیم در این زمینه کاهش یافت. لذا دولت تلاش کرد تا نهادهای اسلامی را تنظیم و تا حدودی توزیع زکات را کنترل کند (Hinne-busch, 2012: 105). به‌رحال، قدرت یافتن اسلام‌گرایان برای رژیمی که توسط اقلیت اداره می‌شود خطرناک خواهد بود. همانطور که در جریان شورش‌های سال ۲۰۱۱ اینگونه شد و رهبران اسلام‌گرا امتیازات بیشتری از رژیم خواستار شدند.

1. Ahmad Kaftaro
2. Shaykh Muhammad Habbash

بذره‌های ناآرامی؛ اقتدارگرایی فزاینده نامتوازن

اعتراض‌ها در سوریه برعکس مصر و تونس که از پایتخت‌های آنها شروع شد، از شهر جنوبی درعا، یک شهر کوچک مرزی (مرز سوریه و اردن)، در ۱۸-۱۷ مارس ۲۰۱۱ شروع شد. جایی که مردم در اعتراض به بازداشت ۱۵ دانش‌آموز که شعارهای ضد دولتی روی دیوار نوشته بودند تظاهرات کردند؛ جمعیتی که به گفته سامی زبیده به شدت از فقر و ظلم و ستم رنج می‌بردند و از اعمال وحشیانه، خشونت‌آمیز و تحقیرکننده توسط فرمانداران منطقه‌ای مشتعل شده بودند (زبیده و پاشایی، ۱۳۹۰: ۱۶۸). ظاهراً آنطور که برخی منابع ادعا می‌کنند اعتراض‌های درعا برخلاف ادعاهای رسانه‌های غربی از نوع اعتراض‌های مسالمت‌آمیز نبوده است و برخی معترضان یا به گفته دولت سوریه «نیروهای تروریستی» که در تظاهرات رسوخ کردند با استفاده از سلاح ۷ تن از نیروهای پلیس را کشتند و پلیس نیز در پاسخ ۴ تن از معترضان را کشت. دولت سوریه ادعا داشت که گروه‌های سلفی رادیکال تحت حمایت اسرائیل و آمریکا دست به این اقدامات زدند. برخی گزارش‌ها نیز بر نقش عربستان سعودی در حمایت مالی از جنبش اعتراضی تأکید داشتند (Chossudovsky, 2011: 4-5). تظاهرات‌ها به تدریج در نتیجه خشونت‌های بی‌رحمانه دولت، درگیری‌های فرقه‌ای و تبلیغات و وعده‌های خشک و خالی دولت گسترش یافت و کل کشور را دربرگرفت؛ برخورد دولت با معترضان روز به روز بحران بی‌اعتمادی را در سوریه دامن زد. پاسخ کلیدی دولت تا به حال خشونت و سرکوب بوده است.

رژیم در فوریه ۲۰۱۲ مردم را به رفراندوم ملی دعوت کرد تا برای قانون اساسی جدید رأی دهند؛ قانونی که در آن فضای سیاسی برای رقابت احزاب غیر از حزب بعث بازتر می‌شد. این قانون با رأی مثبت اکثریت گسترده‌ای از شرکت‌کنندگان تصویب شد، اما در شرایط انقلابی و تشدید درگیری‌ها از مشروعیت لازم برخوردار نبود. تحت این قانون اساسی جدید اولین انتخابات پارلمانی با حضور احزاب دیگر غیر از حزب بعث در ماه می ۲۰۱۲ انجام گرفت. طبق گفته برخی مقامات سوری ۵۱ درصد واجدین شرایط در انتخابات شرکت کردند و حامیان رژیم ۹۰ درصد کرسی‌های مجلس را در دست گرفتند. البته اکثریت مخالفان انتخابات را تحریم کردند (Joshua, 2012). وعده‌های اصلاحات برای مخالفانی که تنها راه حل بحران را کناره‌گیری اسد از قدرت می‌دانستند کارساز نبود.

در ژوئیه ۲۰۱۲ بحران سیاسی در سوریه به یکی از نقاط اوج خود رسید. در تاریخ هجدهم این ماه یک حمله مرگبار به خلوتگاه شخصی اسد صورت گرفت که

چندین مقام عالی‌رتبه رژیم از جمله وزیر دفاع و برادرزن رییس‌جمهور در جریان آن کشته شدند. این حمله پایه‌های رژیم را لرزان و مقامات را با یک شوک عمیق مواجه ساخت. نیروهای انقلابی برخی از مناطق را تحت کنترل خود درآوردند و در آنجا مناطق امن ایجاد کردند تا از آنجا حملات بیشتری علیه رژیم سازمان‌دهی کنند. تلاش‌های دیپلماتیک بین‌المللی از سوی سازمان ملل متحد برای آتش‌بس به نتیجه نرسید. یکسری تلاش‌ها برای تحریم اقتصادی سوریه نیز به دلیل اعمال وتوی روسیه و چین ناتمام ماند.

دیوید کارمنت و یاکادیسن سامی معتقدند که ریشه اصلی ناآرامی‌ها به فقدان مشروعیت سیاسی مربوط است (Carment & Samy, 2011: 1). نسل اول حاکمان کشورهای عربی پس از دوران استعمار مانند ناصر در مصر، بوریقیه در تونس و حافظ اسد در سوریه قادر بودند تا از طریق شخصیت کاریزماتیک و وعده پیشرفت، ماهیت استبدادی و سرکوبگر رژیم‌های خود را تعدیل کنند، اما پس از آن به تدریج دولت‌های عربی مشروعیت خود را از دست دادند و مترادف با سرکوب و خشونت شدند. در عمده این کشورها سرکوب سیاسی، عدم نمایندگی سیاسی، عدم آزادی مطبوعات و تجمعات، فساد، عدم حکمرانی خوب، نقض حقوق بشر بخصوص حقوق اقلیت‌ها، نابرابری جنسیتی و امثال آن جریان غالب سیاسی محسوب می‌شود. از نظر کارمنت و سامی سه فاکتور برای کارآمدی دولت‌ها مهم است: مشروعیت، اقتدار و ظرفیت‌های دولت. آنها ادامه می‌دهند که کشورهای مذکور از این لحاظ بخصوص مشروعیت شکننده‌اند (Carment & Samy, 2011: 4). از لحاظ شرایط سیاسی در همه این کشورها رژیم‌های اقتدارگرا وجود دارند.

تا اواخر سال ۲۰۱۰ نتیجه اقتدارگرایی فزاینده بشار اسد مشخص شد. او از تهدید خارجی برای کسب مشروعیت ملی استفاده کرد و این باعث شد تا او بتواند نیروهای کهنه‌کار حزب بعث را کنار بزند و دمکراسی‌خواهان را سرکوب کند. این سیاست با سیاست بازسازی اقتصادی ترکیب شد تا سرمایه مالی را جذب و جایگزین رانت‌های نفتی در حال افول کند. او خود را به عنوان میانجی و موازنه‌گر در صدر همه گروه‌های جامعه چندپاره سوریه معرفی کرد. او تصویری از یک اصلاحگر مدرن و یک مسلمان پرهیزکار را از خود ارائه داد. در بحبوحه ناآرامی‌های سال ۲۰۱۱ رژیم سوریه در مقایسه با دیگر رژیم‌های جمهوری عربی، از یک سیاست خارجی موافق با افکار عمومی بهره برد و بشار خود را به عنوان یک رییس‌جمهور جوان کامل معرفی کرد که جایگزینی برای آن در سوریه وجود

ندارد. نیروهای امنیتی در سوریه از هر جای دیگر در خاورمیانه وفادارتر، جامعه مدنی ضعیف‌تر و اپوزیسیون چندپاره بود.

تغییراتی که رژیم سوریه در زمینه آزادسازی اقتصادی، خصوصی‌سازی، جذب سرمایه‌گذاری خارجی و بازسازی پایگاه اجتماعی خود انجام داد، شاید اجتناب‌ناپذیر بود، اما برخی انتخاب‌های رژیم هزینه‌های گزافی برای آن داشت. تطابق سیاسی همراه با تغییرات اجتماعی صورت نگرفت؛ رژیم درخواست‌های اپوزیسیون میانه‌رو برای اصلاحات سیاسی را نادیده گرفت، در ایجاد و تقویت یک حزب بورژوازی در شرایط اقتصادی - اجتماعی جدید ناتوان ماند و همزمان نفوذ حزب بعث در جامعه را تضعیف کرد. رهبری کارآمد از سوی بشار اسد می‌توانست متفاوت باشد؛ اسد در حالی که در زمینه سیاست خارجی و دفع تهدیدات خارجی موفق بود، آسیب‌پذیری‌های داخلی رژیم خود را نادیده گرفت. طبق گفته «گروه بین‌المللی بحران»^۱ نسل جدید طبقه حاکم در واقع قدرت را به ارث برده و از طریق مبارزه آن را به دست نیاورده بود. این نسل در دمشق رشد کرده بودند، با طبقه بالای شهری پیوند خورده بودند و ریشه‌های اجتماعی خود را گم کرده بودند (International Crisis Group, 6 July, 2011). سخنرانی ۳۰ مارس ۲۰۱۱ هنگام شروع اعتراض‌ها که در آن اسد شکایات مردمی را تقبیح کرد، بسیاری را که تصور می‌کردند اسد از این بحران برای پیشبرد اصلاحات بهره خواهد برد ناامید کرد. اگر اسد با امتیازات دمکراتیک به جای سرکوب نسبت به بحران واکنش نشان داده بود هم بحران را از سر می‌گذراند و هم در یک انتخابات نسبتاً آزاد پیروز می‌شد. بهرحال، سرکوب خشونت‌آمیز معترضان افکار عمومی محلی و بین‌المللی را بر ضد اسد برانگیخت و اعتراضات محلی را به یک شورش گسترده برای سرنوشت رژیم مبدل ساخت.

پایگاه اجتماعی قیام مردم سوریه کسانی بودند که از ائتلاف جدید رژیم کنار گذاشته شدند. روشنفکران طبقه متوسط، شکاف بین مخالفان اسلامگرا و کرد را که رژیم از آن بهره می‌برد تا حدی پر کردند. گستردگی اعتراض‌ها از روستاها تا شهرهای متوسط و مناطق مختلف انعکاسی از خواسته‌های گوناگون انباشته شده داشت. در شهر درعا که قبلاً یکی از پایگاه‌های حزب بعث بود، کمبود فرصت‌های شغلی، فساد و خشکسالی باعث شد تا سلفی‌گری در بین جوانان بیکار رواج پیدا

کند. سپس واکنش‌های قبیله‌ای علیه بازداشت جوانان قبیله و برخورد خشونت‌آمیز نیروهای امنیتی آتش اعتراض‌ها را شعله‌ورتر ساخت. در بنیاس^۱ معترضان علیه ممنوعیت نقاب در مدارس اعتراضات خود را شروع کردند و در لاتاکیا^۲ علیه یک گروه شبه‌مافیایی علوی بنام «شبییه»^۳ اعتراض کردند. در همه این موارد عنصری مشترک از واکنش نسبت به فراموشی مناطق خارج از مراکز اصلی شهری وجود دارد. سپس شورش‌ها به حما و دیر الزور سرایت پیدا کرد؛ یعنی مرکز سنی‌نشین متنفر از رژیم. سخت‌ترین مرکز اعتراضات، شهر چندمذهبی حمص بود که منازعات فرقه‌ای نیز آتش را شعله‌ورتر ساخت (Hinnebusch, 2012: 107).

سوالی که مطرح می‌شود اینکه اگر چنین وضعیتی از قبل وجود داشته و چنین مطالباتی وجود داشته است، پس چه چیز اکنون تغییر کرده است؟ با توجه به پیوند بین دولت‌های عرب در یک فضای عمومی منفرد، «تأثیر انقلاب» یا تأثیر «بهار عربی» که از تونس آغاز شد همان تغییر مورد نظر است. استراتژی‌های توسعه نئولیبرال در کنار اقتدار فزاینده در سراسر منطقه، وضعیت‌ها و مطالبات جدید مشابه را ایجاد کرد؛ مواردی مثل خانواده‌های حاکم خودبزرگ‌بین، توده‌های فقیر گسترده، زیر پا گذاشتن شرافت معترضان توسط نیروهای امنیتی که همه اینها البته از طریق تلویزیون‌های ماهواره‌ای در سراسر منطقه انعکاس می‌یافت. به علاوه، سرنگونی رؤسای جمهور در جاهای مختلف پتانسیل اعتراض‌های توده‌ای را نشان داد. زمانی هم که مشخص شد دولت سوریه نمی‌تواند به سرعت اعتراض‌ها را سرکوب کند، دیگران نیز به خیل معترضان پیوستند. یک نقش کلیدی نیز در اعتراضات سوریه اپوزیسیون خارج داشتند که معترضان داخلی را تهییج می‌کردند.

یکی از موقعیت‌های اصلی که برای بسیج توده‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت نماز جمعه و کمیته‌های مقاومتی بود که در مساجد تشکیل می‌شد؛ مانند «مسجد عمری»^۴، مقر معترضان در شهر درعا که گاهی امامان جماعت و جمعه نیز رهبری آنها را برعهده داشتند. هویت بسیاری از معترضان اسلام سنی بود که تحت تأثیر جنبش‌های سنی تقویت شدند و از حمایت‌های مالی عربستان سعودی و اخوان‌المسلمین در تبعید برخوردار شدند. در صف مقدم معترضان جوانان، بیکاران و طبقات محروم بودند که جایگاهی در وضعیت موجود نداشتند. از آنجا که یک

1. Banyas
2. Latakia
3. Shabiha
4. Omari Mosque

رهبری واحد هم برای جایگزینی رژیم وجود نداشت، «کمیت‌های هماهنگی» متعدد معترضان را به هم پیوند می‌داد و اپوزیسیون خارج نیز به تحریک غربی‌ها بر اساس مدل لیبی «شورای ملی سوریه» را تشکیل دادند.

پایگاه اجتماعی رژیم، سرمایه‌داران وابسته، کارمندان دولتی شهری و اقلیت‌ها بخصوص علوی‌ها و مسیحیانی که رژیم از آنها حمایت لازم را به ویژه در مقابل سلفی‌ها به عمل می‌آورد بود. شهرهای مهم، دمشق و حلب از لحاظ سرمایه‌گذاری، توریسم و مصرف‌گرایی شکوفا شدند، اما حومه آنها هر از چندگاهی بستر شورش و ناآرامی بود. البته رژیم آنها را سرکوب می‌کرد. طبقات متوسط دو شهر اصلی سوریه یعنی دمشق و حلب، بشار اسد را به عنوان یک مصلح می‌شناختند و زمانی که از سرکوب‌های او ناامید می‌شدند، نوعی دمکراتیزاسیون مسالمت‌آمیز را ترجیح می‌دادند؛ در واقع آنها نگران بی‌ثباتی و از دست دادن شیوه زندگی مدرن و سکولار خود تحت یک حکومت سلفی در صورت به قدرت رسیدن آنها بودند. رژیم نیز بر این اساس خود را حامی نظم می‌دانست و از نگرانی مردم از جنگ داخلی (مانند شرایط دمکراتیزاسیون عراق پس از جنگ آمریکا) بهره‌برداری می‌کرد. اما ناتوانی رژیم در ایجاد ثبات این ادعا را زیر سؤال برد. رژیم همچنین از تهدیدات و مداخله خارجی نیز بهره‌برداری لازم را به عمل می‌آورد، در حالی که تهدید جدی و واقعی از سوی اسرائیل وجود نداشت. ناکامی‌های رژیم باعث شد تا حتی برخی از طبقه متوسط نیز برکناری رژیم را تنها راه چاره ببینند.

علما بین رژیم و مخالفان مواضع گوناگونی اتخاذ کردند که با طبقه تجار و دیدگاه‌های آنها در مورد اهمیت ثبات همپوشانی داشت. البته وابستگی آنها بیشتر به زکات بود تا دولت. در مراکز شهرهای اصلی آنها طیفی از مواضع را اتخاذ کردند؛ از البوتی گرفته که در مورد ظهور فتنه نیروهای ناشناس خارجی هشدار داد تا بسیاری مانند محمد حباش که سرکوب‌های دولتی را مورد انتقاد قرار داد، اما آنها در عین حال طرفدار اصلاحات بودند تا انقلاب. آنها سعی می‌کردند در بحبوحه شورش‌ها از دولت امتیازاتی مانند ایستگاه تلویزیونی اسلامی، تأسیس دانشکده جدید مطالعات اسلامی، لغو منع نقاب و غیره به دست آورند. در شهرهای حاشیه‌ای، علما بیشتر ضد رژیم بودند. در حومه دمشق عناصر وابسته به عربستان سعودی و اخوان‌المسلمین فعالانه معترضان را تحریک می‌کردند و در شهرهایی مثل درعا عملاً روحانیون، انقلابی شده بودند (Hinnebusch, 2012: 107).

پاسخ اولیه رژیم به اعتراضات ترکیبی از سرکوب گسترده و راه‌های سنتی برای

جلب همکاری و خوشنودی معترضان بود؛ مانند افزایش حقوق کارمندان دولت، توقف اجرای قانون در مورد معترضان و اعطای امتیاز به سران قبایل و رهبران مذهبی. وعده اصلاحات سیاسی محدود هم که عمدتاً روی کاغذ بود؛ به عنوان مثال مانون اضطراری منع شد، اما نیروهای امنیتی در کاربرد خشونت مجاز بودند (Har-ling, 2012). امتیازاتی که به کردها در خصوص شهروندی و هویت داده شد، به همراه ارتباط با رهبران کرد عراقی و مخالف ترکیه با اسد، کردها را مردد و دودل ساخته بود. اما رژیم از پذیرش دمکراتیزاسیون به عنوان تنها راه قابل قبول خروج از بحران امتناع کرد و حتی مخالفان را به عنوان یک شریک مشروع نپذیرفت. در عوض یک سری اصلاحات یکجانبه از بالا به پایین انجام می‌داد که اعتبار نداشت. هر چند رژیم ابتدا از کاربرد خشونت تا حدی امتناع کرد، شورش‌ها باعث شد تا جبهه افراطی در دولت از جمله ماهر اسد تقویت شود و به قدرت برگردد. اعتقاد آنها این بود که سرکوب مخالفان مانند آنچه در دهه ۱۹۸۰ رخ داد، جواب خواهد داد و هرگونه تحمل مخالفان آنها را تشجیع خواهد کرد. عملیات‌ها علیه معترضان در شهرهای کوچک و حومه شهرها برای جلوگیری از گسترش اعتراضات به شهرهای بزرگ و احتمال وقوع سناریوی لیبی، به کار بسته شد. اما برعکس دهه ۱۹۸۰ کشتار و سرکوب باعث جری‌تر شدن معترضان و پیوستن افراد بیشتری از خانواده و دوستان کشته شده‌ها به خیل معترضان شد. انعکاس برخورد خشونت‌آمیز دولت با معترضان در اینترنت و کانال‌های ماهواره‌ای باعث کاهش مشروعیت رژیم می‌شد.

استراتژی مخالفان این بود که ماهیت خود را غیرفرقه‌ای، سکولار و دمکراتیک نشان دهند تا باعث نگرانی سکولارها یا غرب نشود. آنها اعتراضات را گسترش دادند تا دولت به راحتی نتواند آنها را به طور متمرکز سرکوب کند. آنها همچنین در مورد خشونت و سرکوب دولت اغراق کردند تا کشورهای خارجی را تشویق کنند تا اسد را منزوی کنند و حتی علیه رژیم دست به اقدام مداخله‌جویانه بزنند (Inter-national Crisis Group, 6 July, 2011: 3). مخالفان همچنین تلاش می‌کردند تا با ضربه زدن اقتصادی به دولت، بورژوازی را ترغیب کنند تا به معترضان بپیوندند. پس از گسترش اعتراض‌های دولت برای سرکوب معترضان در شهرهای حما، حمص و دیرالزور از تانک استفاده کرد و به بازداشت و ترور رهبران مخالفان پرداخت. این امر باعث شد تا در سپتامبر ۲۰۱۲ تا حدی تعداد معترضان خیابانی کاهش پیدا کند (بین ۲۵ هزار تا ۳۰ هزار). البته در برخی مناطق رام‌نشدنی مانند

رستوم^۱ در نزدیکی حمص، هرستا^۲ در نزدیکی دمشق و جبل زاویه^۳ در شمال غربی سوریه خشونت‌ها بیشتر شد. در برخی مناطق رژیم کنترل آنها را از دست داد (International Crisis Group, 24 Nov, 2011).

ده ماه که از اعتراض‌ها گذشت، شکاف در رژیم بخصوص در ارتش که مورد نظر معترضان بود رخ نداد. مواردی از استعفا در درون حزب بعث بخصوص در درعا وجود داشت که در اثر سیاست‌های خشونت‌آمیز دولت صورت گرفت، اما در سطوح بالای دولت رخ نداد و لذا این حاکی از ایمان به بقای رژیم بود (Lund, 2011). ارتش نیز بخصوص هنگ چهارم به رهبری ماهر اسد به نحو گسترده‌ای منسجم باقی ماند. هر چند حدود ۱۰ هزار نفر از ارتش ۲۰۰ هزار نفری، ارتش را ترک کردند و برخی از آنها هسته ارتش مقاومت علیه رژیم را تشکیل دادند. اما به هر حال آن شکافی که به عنوان مثال در لیبی و یمن رخ داد، در سوریه اتفاق نیفتاد. برعکس در داخل مخالفان انشقاق بین گروه‌های اپوزیسیون خارجی و داخلی بارزتر بود؛ به عنوان مثال در شورای ملی سوریه که از مخالفان تبعیدی تشکیل شده بود، اختلاف بین روشنفکران سکولار و اخوان‌المسلمین جدی بود. در سطح داخلی نیز کمیته‌های هماهنگی محلی چند دسته شده بودند. گروه‌های چپ‌گرا، گروه مخالفان داخل ترکیه که در سوریه فعالیت داشتند و نیروهای نظامی ارتش آزاد سوریه هر کدام دنبال سیاست‌ها و برنامه‌های خاص خود بودند. بین مخالفان داخلی و خارجی نیز اختلافات بخصوص در مورد مداخله نظامی خارجی شدید بود (Slim, 2011). در واقع به نظر می‌رسد مخالفان بدون مداخله خارجی از ظرفیت لازم برای برکناری رژیم برخوردار نیستند.

هزینه اقتصادی ناآرامی‌ها برای رژیم بسیار بالا بود؛ توریسم، سرمایه‌گذاری خارجی و مبادله پول از خارج افت شدیدی داشت. منابع مالی رژیم به دلیل کاهش میزان مالیات جمع‌آوری شده و تحریم نفتی سوریه توسط اروپا به شدت تحلیل رفت. اقتصاد سوریه از انقباض ۲ درصدی به دلیل کاهش ۴۰ درصدی سرمایه‌گذاری، ارزش سهام و عواید کشتیرانی رنج می‌برد (Hinnebusch, 2012: 111). اگر در اواخر سال ۲۰۱۰ سوریه سعی می‌کرد از انزوای بین‌المللی خارج شود، در سال ۲۰۱۱ حتی ترکیه و کشورهای خلیج فارس نیز روابط خود را با

سوریه به سطح پایینی رساندند که این کشور را بیش از پیش در انزوا قرار داد.

دخالت‌های خارجی

هر چند عوامل زیربنایی از جمله ناکامی روند توسعه همه‌جانبه یا به عبارت دیگر توسعه نامتوازن برای تبیین شکل‌گیری بحران و تداوم آن در سوریه نقش بسزایی داشته است که به آن اشاره شد، اما با نگاه به نقشه صف‌آرایی‌های منطقه، نقش عوامل خارجی (از طریق حمایت از نیروهای داخلی یا برعکس دولت سوریه) نیز در تشدید و تداوم بحران مذکور حائز اهمیت است. سوریه یک دولت مهم و محوری در جهان عرب است. وقتی متحد و یکپارچه باشد مانند زمان حافظ اسد، یک قدرت منطقه‌ای به حساب می‌آید و اما زمانی که از هم پاره پاره و ضعیف باشد مانند زمان کنونی، تبدیل به میدانی برای منازعه قدرت‌های خارجی می‌شود؛ میدانی که همه به دنبال این هستند تا موازنه منطقه‌ای قدرت را به نفع خود تغییر دهند. منازعه‌ای که اکنون به وضوح در جریان است منازعه بین محور اعتدال طرفدار غرب و محور مقاومت شیعه است. در حالی که شورش‌های سوریه اساساً یک موضوع داخلی است، اما قدرت‌های خارجی سعی می‌کنند بهره‌برداری لازم را از آن داشته باشند. قطر که زمانی متحد سوریه بود از شبکه الجزیره برای پخش اعتراضات در سطح جهانی استفاده می‌کند و عربستان نیز به تأمین مالی و تسلیحاتی قبایل می‌پردازد و غربی‌ها و در رأس آنها آمریکا مخالفان دولت سوریه را مورد حمایت‌های مختلف قرار می‌دهند.

حکومت آل سعود مایل است نظام هم‌پیمان ایران در سوریه سرنگون شود و منطقه نفوذ خود را در کنار مرزهای ایران و در قلب محور مقاومت گسترش دهد. عربستان سعودی همواره پشتیبان مالی و فکری گروه‌های سلفی تندرو در منطقه و جهان بوده است. این کشور از این گروه‌ها جهت پیشبرد منافع خود استفاده می‌کند و نگاهی ایدئولوژیک به منطقه دارد. گزارش‌های رسیده حاکی از نقش عربستان سعودی و پشتیبانی مالی مخالفان حکومت سوریه بخصوص از گروه‌های سلفی رادیکال است (Chossudovsky, 2011).

در مورد دولت ترکیه به عنوان یکی از بازیگران خارجی مؤثر در بحران سوریه نیز باید گفت با شروع تحرکات در سوریه، موضع ترکیه نیز به موضوعی پیچیده و متغیر تبدیل شده است. سیاست ترکیه در چرخش‌های متعدد از میانجی‌گری و داوری به مهیا کردن امکانات و مدیریت مخالفان تا لشکرکشی و تهدید به جنگ

تمایل شده است. دولت ترکیه تحت حاکمیت دولت اسلامگرا با توجه به ناامیدی از اتحادیه اروپا بر اساس سیاست گرایش به شرق به دنبال افزایش نفوذ خود در منطقه خاورمیانه به عنوان یک قدرت منطقه‌ای است. دولت آمریکا نیز موافق نقش‌آفرینی ترکیه به عنوان عضو ناتو در مواجهه با ایران و سوریه و همچنین میانجی صلح جامع اعراب و اسرائیل است (Badran, 2011). ترکیه درهای خود را به سوی هزاران پناهنده سوری گشوده است و به گروه‌های معارض دولت سوریه اجازه فعالیت علیه اسد را داده است. با توجه به روابط نزدیک ترکیه با اخوان‌المسلمین سوریه این کشور می‌تواند زمینه افزایش نفوذ خود را در منطقه افزایش دهد.

از میان دولت‌های فرامنطقه‌ای ایالات متحده آمریکا، نیز برای کاهش قدرت ایران و تضعیف جبهه مقاومت علیه اسرائیل همواره از طرق مختلف از جمله تهدید به تحریم و اقدام نظامی سعی در برکناری و در غیر آن صورت تضعیف دولت سوریه داشته است. البته آمریکا ترجیح می‌دهد بیشتر از طریق متحدان منطقه‌ای مانند عربستان و ترکیه سیاست‌های خود را به پیش برد (نیاکویی و بهمنش، ۱۳۹۱: ۱۱۳). تضعیف سوریه به هر حال راهی برای تحت فشار قرار دادن ایران و همچنین گروه‌های جهادی مخالف اسرائیل محسوب می‌شود. به عبارت دیگر دولت آمریکا سیاست خود را بر اساس تقویت ائتلاف یا محور موسوم به محور اعتدال عربی متشکل از کشورهای محافظه‌کار منطقه با محوریت عربستان و تضعیف ائتلاف یا محور مقاومت متشکل از ایران، سوریه، گروه‌های مقاومت حماس و حزب‌الله پیش می‌برد (اسدی، ۱۳۹۰). در واقع به تعبیری سوریه گروگان آمریکا برای فشار بر ایران است.

در نوامبر ۲۰۱۲ قطر و عربستان تلاش کردند تا از طریق اتحادیه عرب، سوریه را در انزوا قرار دهند تا به همراه تحریم‌های اتحادیه اروپا، دسترسی سوریه به منابع اقتصادی را به گونه‌ای محدود کنند که طبقه سرمایه‌دار نیز موضع خود را علیه دولت تغییر دهد. یک ائتلاف ضد اسد که توسط فرانسه، عربستان و ترکیه رهبری می‌شود و مورد حمایت آمریکا نیز قرار دارد، به تأمین مالی، تجهیز تسلیحاتی و آموزش شورشی‌ها می‌پردازد تا دولت سوریه را در مضیقه قرار دهد. شناس دولت سوریه تحکیم پیوندهای خود با حزب‌الله در غرب و ایران و عراق در شرق است؛ به ویژه دولت ایران که هم خود دولت اسد را مورد حمایت قرار می‌دهد و هم دولت عراق را ترغیب می‌کند تا از طریق فروش نفت ارزان به سوریه دولت اسد را

مورد حمایت قرار دهد. البته روسیه و چین نیز در سطح بین‌المللی مانع به کارگیری قطعنامه‌های بشردوستانه سازمان ملل متحد علیه سوریه هستند.

سیاست ایران در قبال بحران سوریه شامل دو طرح کلی است: طرح اول تلاش می‌کند تا از اسد در مقابل مخالفان محلی و منطقه‌ای‌اش حمایت قاطعانه کند. طرح دوم در صورت سقوط اسد جلوگیری از ظهور یک حکومت سنی پایدار (بنیادگرا) در دمشق را مد نظر دارد؛ زیرا ظهور چنین حکومتی می‌تواند موقعیت ایران را در تقابل استراتژیک با عربستان به عنوان متحد استراتژیک آمریکا در منطقه تضعیف کند (Nerguizan, 2013: 23). در مجموع سیاست ایران در بحران سوریه مخالفت با هر گونه تغییر اساسی به نفع آمریکا و متحدان منطقه‌ای‌اش در سوریه است. رهبری ایران بر این اساس تصمیمی استراتژیک گرفته تا به طور کامل از اسد با فراهم کردن تسلیحات، نفت و کمک مالی حمایت کند (Goodarzi, 2013: 21). در مجموع راهبرد ایران در قبال بحران سوریه، جلوگیری از سقوط اسد به عنوان یکی از پایه‌های اصلی راهبرد موازنه تهدید ایران در منطقه است.

روسیه نیز به عنوان یکی دیگر از بازیگران فرامنطقه‌ای حاضر در بحران، حرکت غرب برای محکوم کردن فعالیت‌های اسد در سازمان ملل را تلاشی در جهت پیاده کردن سناریوی لیبی در این کشور می‌داند و مصمم شده است تا این اجازه را به غرب ندهد. تجربه لیبی سبب مخالفت روسیه با هر درخواستی از طرف جامعه بین‌المللی برای برکناری اسد شده است. روسیه به حمایت و پشتیبانی سیاسی (وتوی قطعنامه‌های پیشنهادی علیه سوریه در شورای امنیت) و تسلیحاتی از رژیم اسد پرداخته است تا بتواند همچنان به حضور خود در منطقه ادامه دهد. همچنین هدف دیگر روسیه این است که از تسری ناآرامی و بی‌ثباتی و به تبع آن افزایش اسلامگرایی افراطی در منطقه اوراسیا جلوگیری کند. بهر حال، نخبگان امنیتی روسیه می‌دانند که جنگ و نبرد در سوریه از تجربه روس‌ها در زمینه شورش اسلامگرایان جدا نمی‌تواند باشد. سیاست دولت سوریه در قفقاز شمالی نیز این دیدگاه را تقویت می‌کند (معظمی گودرزی، ۱۳۹۰: ۴۶). سوریه از سیاست‌های مسکو در این منطقه ناآرام حمایت و شورشیان چچن را به عنوان تروریست محکوم کرده است. هر دولت دمکراتیک و یا اسلامگرای سنی که در سوریه روی کار بیاید چنین سیاستی را در قبال شورش‌های قفقاز شمالی در پیش نخواهد گرفت. روسیه به نحو برجسته‌ای برای دولت سوریه یک «سپر دیپلماتیک» ایجاد کرده و نیازهای تسلیحاتی آن را تأمین کرده است.

بنابراین، در این بحران همه بازیگران در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی سیاست حداکثری خود را دارند و به همین دلیل این بحران تاکنون تداوم یافته است. ویژگی بحران سوریه یعنی ارتباط پیچیده مسایل داخلی آن با مسایل منطقه‌ای و بین‌المللی به گونه‌ای است که هر گونه چشم‌انداز مثبتی را در کوتاه مدت غیرمحمّل ساخته است.



نتیجه گیری

تحکیم حزب بعث زیر نظر حافظ اسد آسیب‌پذیری‌های جدی به ویژه مربوط به هسته فرقه‌ای (علوی) آن، بیزاری طبقه سرمایه‌دار از آن و وابستگی بیش از حد به رانت خارجی داشت. تمایل بشار اسد به سمت اقتدارگرایی به این نیت صورت گرفت تا این کمبودها را جبران کند. این اقتدارگرایی فزاینده نیز سرانجام آسیب‌پذیر شد. مهم‌ترین نقطه آسیب‌پذیر یک رژیم اقتدارگرا، زمانی است که به دنبال اصلاحات باشد. بخصوص اگر مسیر اصلاحات از ترکیبی از نئولیبرالیسم و سرمایه‌داری وابسته (به دولت) عبور کند. در سوریه پس از سال ۲۰۰۰ روند توسعه به صورت ناهماهنگ انجام گرفت؛ یعنی در حالی که اصلاحات اقتصادی و روند بازگشایی در حوزه اقتصادی صورت گرفت و دولت در این زمینه به نوعی تمرکززدایی پرداخت، اما اصلاحات سیاسی و بازگشایی فضای سیاسی به همان میزان رخ نداد و برعکس روند تمرکزگرایی و اقتدارگرایی فزاینده در جریان بود. این عدم توازن مطابق تئوری «توسعه نامتوازن» باعث واکنش جامعه برای اقدام در حوزه فراموش شده سیاسی و به اعتراض، ناآرامی و تنش منجر شد.

تمرکز قدرت باعث شد تا پیوند بین دولت و جامعه تضعیف شود. گسترش رسانه‌های الکترونیک نیز به بسیج سیاسی مخالفان علیه رژیمی که ظرفیت لازم را برای مشارکت مردمی فراهم نکرد کمک کرد. آزادسازی اقتصادی و تغییر پایگاه اجتماعی رژیم با تطبیق و هماهنگ‌سازی سیاسی صورت نگرفت؛ حزب بعث تضعیف شد، اما حزب جایگزین بورژوازی که بتواند موافقان نئولیبرالیسم را سازمان‌دهی کند تشکیل نشد. احزاب دیگر سکولار و اسلامگرا نیز برای رقابت در انتخابات آزاد اجازه فعالیت پیدا نکردند.

سیاست‌های اسد در خصوص تصفیه درون حزبی نیز موافقان او را در حزب بعث کاهش داد. همچنین سیاست‌های نئولیبرال او باعث کاهش توجه به اقشار فقیر و آسیب‌دیده جامعه به ویژه در شهرهای کوچک و حومه شهرها شد. این سیاست‌ها تخم اعتراض و شورش را در مناطق مذکور کاشت. در ابتدای شورش‌ها و ناآرامی‌ها امکان برخورد مسالمت‌جویانه و به تبع آن «گذار از طریق مذاکره» وجود داشت، اما رژیم حاضر به پذیرش ادعاهای مخالفان نشد و سیاست سرکوب را جایگزین کرد. این سیاست آتش اعتراض‌ها را شعله‌ورتر کرد. به تدریج افراطی‌های درون دولت و همچنین مخالفان روی کار آمدند و اوضاع باز هم بدتر شد. به علاوه، حمایت‌های بین‌المللی غرب و قدرت‌های منطقه‌ای همچون عربستان و ترکیه از

مخالفان و روسیه، چین و ایران از دولت اسد باعث شد تا راه‌های سازش بسته شود و بحران تداوم پیدا کند.

تا به حال در درون دولت شکاف بارز آنچنانی که بقای آن را تهدید کند ایجاد نشده است. در عین حال شکاف در درون گروه‌های مختلف اپوزیسیون زیاد است و این وضعیت پیش‌بینی آینده سوریه را با مشکل مواجه ساخته است. از آنجا که اپوزیسیون هماهنگ و منسجمی وجود ندارد، فروپاشی نهادهای دولتی قوی در شرایط فعلی می‌تواند خلاءای ایجاد کند که به راحتی پرشدنی نیست. در مورد اینکه رژیم علت اصلی همه مصائب و مشکلات است همه مخالفان توافق نظر دارند، اما تعریف منافع مشترک بین اپوزیسیون خارج دور از واقعیات کشور و مخالفان داخلی که جان خود را گرو گذاشتند مشکل به نظر می‌رسد. گرایش کشورهای عربی به نئولیبرالیسم چنین شرایط انقلابی را برای برخی از کشورهای عربی ایجاد کرده است و اکنون مخالفان این رژیم‌ها خود به غرب گرایش دارند. این مسئله مهمی محسوب می‌شود. هر دولت جدیدی که در سوریه روی کار آید، با معماهای سیاسی و محدودیت‌هایی مشابه رژیم اسد روبه‌رو خواهد بود و برای پیدا کردن راه حل با منازعه‌ای دائمی سر و کار خواهد داشت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

منابع

الف) منابع فارسی

- اسدی، علی اکبر. (۱۳۹۰). *تحولات جهان عرب و دگرگونی در ائتلاف‌های منطقه‌ای*، در وبگاه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۴ آبان در www.tisri.org.
- تیلی، چارلز. (۱۳۸۵). *از بسیج تا انقلاب*، ترجمه: علی مرشدی‌زاد، تهران: پژوهشکده امام خمینی (قدس سره) و انقلاب اسلامی.
- دهشیار، حسین. (۱۳۹۰). *بهار عرب: شورش بر مدرنیته وارداتی*، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ش ۲۸۳.
- زبیده، سامی و سمیه پاشایی. (۱۳۹۰). *بهار عربی از منظر تاریخی*، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هیجدهم، شماره سوم، صص ۱۷۰-۱۵۳.
- زیباکلام، صادق. (۱۳۸۲). *رویکردی بر علل وقوع دوم خرداد از منظر جامعه‌شناسی*، تهران: شهر دنیا.
- معظمی گودرزی، پروین. (۱۳۹۰). *موضع روسیه نسبت به تحولات اخیر خاورمیانه*، رویدادها و تحلیل‌ها، تیرماه، شماره ۲۵۷.
- موثقی گیلانی، احمد. (۱۳۸۵). *نوسازی و اصلاحات در ایران*، تهران: قومس.
- نیاکویی، امیر و بهمنش، حسین. (۱۳۹۱). *بازیگران معارض در بحران سوریه: اهداف و رویکردها*، روابط خارجی، سال چهارم، شماره چهارم، زمستان، صص ۹۷-۱۳۵.
- هاتینگتون، ساموئل. (۱۳۷۵). *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: نشر علم.

ب) منابع انگلیسی

- Badran, Tony. (2011). **How Assad Stayed in Power and How He Will Try to Keep it**, at: <http://foreignaffairs.com/articles/136707/tony-badran/how-assad-stayed-in-power-and-how-try-to-keep-it>.
- Carment, David and Yiagadeesen Samy. (2011). **The social Underpinning of the Current Unrest in the Middle East and North Africa**, at: <http://www.cdfai.org>.
- Chossudovsky, Michel. (2011). **Syria: Who is behind the protest movement?**, at: <http://www.globalresearch.ca/index.php?context=va&aid=24591>.
- Donker, Teije Hidde. (2010). *Enduring ambiguity: Sunni community-Syrian regime dynamics*, **Mediterranean Politics**, No.15, Vol. 3, pp.

- 52-435.
- Goodarzi, Jubin M. (2013). *Syria and Iran: Alliance Cooperation in a Changing Regional Environment*, **Ortadoğu Etuleri**, Vol. 4, No. 2, January.
- Goulden, Robert. (2011). *Housing, inequality, and economic change in Syria*, **British Journal of Middle Eastern Studies**, 38: 2, pp. 187–202.
- Harling, Peter. (2012). **Syria's race against the clock**, http://mideast.foreignpolicy.com/posts/2011/04/11/syrias_race-against_the_clock, accessed 5 Jan.
- Heydemann, Steven. (2004). **Networks of privilege in the Middle East: the politics of economic reform revisited**, New York: Palgrave Macmillan.
- Hinnebusch, Raymond. (2012). *Syria: From Authoritarian Upgrading to Revolution*, **International Affairs**, No. 88. Vol. 1, pp. 95-113.
- Hirishman, A. O. (1984). **Pioneers in Development**, Oxford: Oxford University Press.
- International Crisis Group. (2011). *Uncharted waters: thinking through Syria's dynamics*, **Middle East Briefing**, No. 31, Damascus and Brussels, Nov. 24.
- International Crisis Group. (2011). *Popular protest in North Africa and the Middle East (IV): The Syrian people's slow motion revolution*, **Middle East/North Africa Report**, No. 108 Brussels and Damascus, July 6.
- International Crisis Group. (2011). **Popular Protest in North African and Middle East (VII): The Syrian regimes slow-motion suicide**, at: <http://www.crisisgroup.org/en/regions/middle-east-north-africa/Iraq-Syria-lebanon/syria109-popular-protest-in-middle-east-and-north-africa-syria-slow-motion-suicide.aspx>.
- Joshua, Landis. (2012). **Election Results of the May 7, 2012 Syrian Elections**, Available at: <http://www.joshualandis.com/blog/?p=14669>.
- Khatib, Line. (2011). **Islamic revivalism in Syria: the rise and fall of Ba'athist secularism**, London and New York: Rutledge.
- Lesch, David. (2005). **The new lion of Damascus: Bashar al-Asad and**

- modern Syria**, New Haven, CT: Yale University Press.
- Lund, Aron. (2011). **The ghosts of Hama**, Stockholm: Swedish International Liberal Centre, June.
- Milstein, Michael. (2011). *A New-Old Middle East: Current Developments and their Implications for Israel*, **Strategic Assessment**, Vol. 14, No. 1.
- Nerguzian, Aram. (2013). *U.S-Iranian Competition in the Levant-II, The Proxy War in Egypt, Israel, Jordan, Lebanon, the Palestinian Territories & Syria*, **CSIS**, January 10.
- Perthes, Volker. (2004). **Syria under Bashar al-Asad: modernization and the limits of change**, Adelphi Papers, London: Oxford University Press for International Institute for Strategic Studies.
- Perthes, Volker. (2012). *The Solution in Syria Must be Political*, **International Herald Tribune**, June 20.
- Pierret, Thomas. (2009). **Sunni clergy politics in the cities of Ba'athi Syria**, in Fred Lawson, ed., *Demystifying Syria*, London: Saqi.
- Shaery-Eisenlohr, Roshanak. (2011). *From subjects to citizens? Civil society and the internet in Syria*, **Middle East Critique**, No. 20, Vol. 2, pp. 127–138.
- Slim, Randa. (2011). *Meet Syria's opposition*, **Foreign Policy**, Nov. 1.
- Van Dusen, Michael. (1975). **Downfall of a traditional elite**, in Frank Tachau, ed., *Political elites and political development in the Middle East*, Cambridge, MA: Schenkman/Wiley, pp. 55–115.
- Wieland, Carsten. (2011). *Syria: A tale of missed opportunity*, **Open Democracy**, Oct. 4.
- Zisser, Eyal. (1998). **Decision making in Assad's Syria**, Washington DC: Washington Institute for Near East Policy.